

استاد نیکي کدی^۱

نیره توحیدی

استاد و مدیر برنامه مطالعات خاورمیانه و اسلام، دانشگاه ایالتی کالیفرنیا

نیکي کدی و آثارش

آثار نیکي کدی شامل ۹ کتاب به قلم خودش و ۱۰ کتاب تألیفی با همکاری دیگران و بیش از ۱۰۰ مقاله است که اغلب آنها درباره ایران و دنیای اسلام است. علاوه بر نوشته‌های آکادمیک در مجلات و کتب تخصصی، برخی مقالاتش در روزنامه‌هایی چون لوموند، لوس آنجلس تایمز، گاردین و هرالڈ تریبون به چاپ رسیده است. کدی پایه‌گذار و سردبیر مجله *Contention* بود که از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ منتشر می‌شد و به درج مباحث و مناظرات نظری مرتبط با جامعه، فرهنگ و علوم می‌پرداخت. او در عکاسی، تهیه اسناد تاریخ شفاهی و ضبط صدا و تصویر نیز تبحر دارد. بخش‌هایی از عکس‌های او از یمن و عشایر قشقایی ایران به نمایشگاه‌ها راه یافته است. چند مقاله از او همراه با عکس‌هایش از آثار تاریخی اصفهان و پرسپولیس و نیز درباره فرش و صنایع دستی ایران در کیهان اینترنشنال چاپ ایران در ۱۹۷۴م/۱۳۵۲ش به چاپ رسیده است.

نیره توحیدی استاد مطالعات جنسیت و زنان در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا و در حال حاضر، مدیر مطالعات اسلامی و خاورمیانه در این دانشگاه است. در کنار مقالات علمی متعدد، ویراستار کتاب‌های جهانی‌شدن، جنسیت و دین: سیاست حقوق زنان در بافتارهای اسلامی و کاتولیک، زنان در جوامع مسلمان: نکر در عین وحدت بوده و فمینیسم، دموکراسی و اسلام‌گرایی در ایران از آثار تألیفی اوست. ایشان همچنین در زمینه‌های مرتبط با جنسیت و توسعه، زنان، و ایجاد جامعه مدنی در خاورمیانه و کشورهای اوراسیایی پسا شوروی به سازمان ملل متحد مشاوره می‌دهد.

Nayereh Tohidi <nayereh.tohidi@csun.edu>

^۱پیش از این صورت دیگری از این نوشته منتشر شده است. بنگرید به نیره توحیدی، "به بهانه یک کنفرانس: کلیشه‌زدایی از زنان غرب، معرفی یک چهره"، در جنس دوم، به کوشش نوشین احمدی خراسانی (تهران: نشر توسعه، ۱۳۷۹)، جلد ۶ و ۷، ۴-۲۱.

تاکنون ۳ کتاب از آثار نیکو کدی به فارسی ترجمه شده و در ایران به چاپ رسیده‌اند که عبارت‌اند از مذهب و شورش در ایران: نهضت تنباکو ۱۸۹۱-۱۸۹۲، که در واقع اولین کتاب اوست که در ۱۹۶۶ در اروپا و آمریکا به چاپ رسید؛^۲ ریشه‌های انقلاب: تاریخ تفسیری ایران مدرن که در سال ۱۹۸۱ش در آمریکا منتشر شد؛^۳ و ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان: ۱۱۷۵-۱۳۰۴ چاپ ۱۹۹۹ آمریکا.^۴ از اصیل‌ترین کارهای کدی دو کتاب او درباره سیدجمال‌الدین افغانی (اسدآبادی) است. کدی از نادر دانشمندان برجسته و شناخته‌شده دانشگاهی است که ضمن اشتغال در زمینه‌های تاریخ عمومی و اجتماعی و سیاسی خاورمیانه، در زمینه تاریخ زنان جوامع مسلمان نیز نوشته‌های متعدد و بالارزشی دارد که کمتر به فارسی ترجمه شده‌اند. چهار مجموعه مهم در زمینه زنان و مسایل جنسیتی که تنظیم، تدوین و ویرایش کرده است عبارت‌اند از زنان در جهان اسلام، با همکاری لوئیس بک (۱۹۷۸)؛ زنان در تاریخ خاورمیانه، با همکاری بت بارون (۱۹۹۲)؛ مناظره در اطراف جنسیت و جنس (۱۹۹۶)؛ و زنان در خاورمیانه: گذشته و حال (۲۰۰۷).

این نوشته را بر اساس منابعی تهیه کرده‌ام که خود پروفسور کدی در اختیارم گذارده است. از آن جمله است مصاحبه‌ای که دو تن از همکاران گرامی‌ام، فرزانه میلانی از دانشگاه ویرجینیا و نانسی گلیگر از دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا، چند سال پیش به زبان انگلیسی با او صورت دادند که بخش‌هایی از آن را نقل می‌کنم.^۵ طرح نظرات کدی لزوماً به معنای پذیرش یا موافقت با همه دیدگاه‌های او نیست، بلکه هدف اصلی کمک به شناخت چگونگی شکل‌گیری، عملکرد، نگرش به خود و چالش‌ها، موانع و امکاناتی است که یک زن فرهیخته در جامعه آمریکا تجربه کرده است. جنبه جالب دیگر این معرفی، شناخت برداشت‌های یک زن پژوهشگر آمریکایی از ایران و نظر به یافته‌های او در طول پژوهش‌هایش درباره ایران است. در کنار طرح نکات باارزش علمی و دانشگاهی، سخنان کدی حاوی درس‌های جالب و نکات ظریفی از چالش‌ها و تجربیات یک زن غربی در مقابله با جنسیت‌گرایی و تبعیضات مردسالارانه در دهه‌های نه چندان دور در جامعه مدرن آمریکاست؛ زنی که هم نسبت به بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌های جامعه خود منتقد

ققنوس، ۱۳۸۱).

برای متن کامل مصاحبه بنگرید به

Nancy Gallagher (ed.), *Approaches to the History of the Middle East: Interviews with Leading Middle East Historians* (UK: Ithaca Press, 1994).

نیکو کدی، تحریم تنباکو در ایران، ترجمه شاهرخ

قائم‌مقامی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶).

نیکو کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: قلم، ۱۳۶۹).

نیکو کدی، ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان: ۱۱۷۵-۱۳۰۴، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه (تهران:

و معترض است و هم نسبت به مردسالاری و حق‌کشی در جوامع موضوع پژوهشش و به‌ویژه ایران.

نیکی کدی، تجربه‌ها و دیدگاه‌هایش

نیکی کدی در ۱۹۳۰ در بروکلین نیویورک و در خانواده‌های نسبتاً مرفه، فرهنگ‌دوست، روشنفکر و سیاسی متولد شد و پرورش یافت. پدرش مدیر کارگاه نساجی و اهل مطالعه بود. مادرش در ۲۰ سالگی از مولداوی به امریکا مهاجرت کرده بود. کدی می‌گوید:

مادرم به دانشگاه ویسکانسین رفت تا مهندسی بخواند، اما در آن زمان در امریکا زنان حق نداشتند مهندس شوند. در حالی که در روسیه، حتی پیش از انقلاب بلشویکی، زن‌ها می‌توانستند مهندسی بخوانند. مادرم به ناچار در رشته ریاضیات فارغ‌التحصیل شد، ولی از آن رشته استفاده حرفه‌ای نکرد. گه‌گاه بیرون از خانه کار می‌کرد و معمولاً به مترجمی از روسی به انگلیسی می‌پرداخت. او اولین جلد تاریخ مهم واسیلیف را درباره امپراتوری بیزانس ترجمه کرد . . . پدر و مادرم هرگز برای درس و مطالعه من پافشاری نمی‌کردند. من از دوران کودکی‌ام بیشتر رفتن به تئاتر، خواندن کتاب‌های کمدی، گوش دادن به رادیو و خوردن بستنی و شیرکائو را به یاد دارم و این شاید نشانه آن باشد که اگر کودک در محیط فکری و فرهنگی غنی پرورش یابد، خودبه‌خود به آموزش و درس‌گرایش پیدا می‌کند و نیاز به هیچ نوع فشاری احساس نمی‌شود . . . از سال‌های اول دبیرستان بود که مطالعه شعر و داستان را آغاز کردم و سپس شدیداً به ادبیات روسی علاقه‌مند شدم. به یاد دارم وقتی ۱۱ ساله بودم، تصمیم گرفتم برای تکلیف مدرسه گزارشی تهیه کنم درباره نقطه دیگری از دنیا که غیر از غرب و اروپا باشد. در آن هنگام مغول‌ها را انتخاب و از یگانه کتاب موجود در کتابخانه مدرسه درباره مغول‌ها و چنگیزخان استفاده کردم. از همان زمان به آشنایی با دنیای بیرون از غرب و کنکاش درباره آن علاقه‌مند شدم.

نیکی کدی پایه استوار و نیرومند تحصیلات خود را مدیون نظام آموزشی دبستان و دبیرستان خیلی خوبی می‌داند که در آنها تحصیل کرد و نیز معلمانی که به روش یادگیری فعال دانش‌آموزان اعتقاد داشتند. دانش‌آموزان بیشتر دروس را از طریق پروژه‌های عملی و گاه حتی با اجرای نمایشنامه یاد می‌گرفتند. کدی و برادرش—که سه سال از او بزرگ‌تر بود—در چند نمایشنامه درباره تاریخ قدیم و حوادث تاریخی ایفای

نقش کرده بودند و این بازی‌ها باعث شده بود که این حوادث تاریخی در ذهن و حافظه آنان ثبت شود.

در حادثه طغیان دهقانان انگلیس، من نقش پادشاه ریچارد دوم را بازی کردم. برادرم در نمایش دیگری نقش نهریو را بازی کرد. همکلاسانم نمایشنامه‌ای درباره چین اجرا کردند و ماجراهای جنگ جهانی دوم... باری، آموزگار از این طریق ما را نه فقط با تاریخ و سیاست آشنا می‌ساخت، بلکه توجه ما را به مناطق بیرون از غرب جلب کرد.

کدی در ۱۹۴۷ وارد کالج رادکلیف شد. این کالج وابسته به دانشگاه هاروارد و در آغاز برای زنان ایجاد شده بود، اما در زمان تحصیل کدی دیگر بسیاری از کلاس‌هایش مختلط بودند و دانشجویان دختر و پسر در کنار یکدیگر درس می‌خواندند. با این همه، هنوز هویت این کالج جدای از دانشگاه هاروارد دانسته می‌شد. کدی کارشناسی خود را در رشته ادبیات و تاریخ گرفت و پایان‌نامه‌اش را درباره حزب سوسیالیست ایتالیا نوشت. او از دوره دبیرستان و بعدها هم در دانشگاه هاروارد در فعالیت‌های سیاسی دانشجویی شرکت داشت و به گفته خودش، الگوی او در این زمینه‌ها مادرش بود.

اگر دوران ابتدایی تحصیلاتم با بستنی و رادیو گوش دادن همراه بود، دوره دانشگاه مملو بود از فعالیت‌های سیاسی در جبهه چپ. در آن زمان، چپ‌ها پیشرو طرح مسایلی بودند که چندین سال بعد به مسایل و گفتمان ملی و جهانی دهه ۱۹۶۰ بدل شد. ما برای استخدام تعداد بیشتری دانشجو و استاد سیاه‌پوست در دانشگاه‌ها و بهبود شرایط کاری و شغلی آنها و احقاق حقوق زنان مبارزه می‌کردیم. گرچه بعدها جبهه چپ بسیار سرزنش شد، اما بسیاری از فعالیت‌ها و اهداف ما ربطی به شوروی یا حمایت از آن نداشت. بیشتر تلاش‌های ما در راه صلح، حقوق مدنی و شهروندی و حقوق زنان بود.

برای مثال، کدی از مبارزات خود و همکلاسانش و نیز نقش رهبری‌اش در گشودن درهای کتابخانه لامونت دانشگاه هاروارد به روی دانشجویان دختر سخن می‌گوید. جالب است که در بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین مرکز علمی و دانشگاهی امریکا، ۶۵ سال پیش، چنین تبعیض‌های آشکار جنسی علیه زنان وجود داشته است. مدت‌ها طول کشید که دانشگاه درهای خود را به روی دانشجویان زن گشود و بعدها درهای بسته دیگر نیز بر اثر مبارزه و مقاومت یک‌به‌یک گشوده شدند. استفاده دانشجویان زن و مرد از کتابخانه بزرگ و قدیمی‌تر

هاروارد، وایدنر، آزاد بود، ولی کتابخانه جدید لامونت که به دوره کارشناسی اختصاص داشت و بیشتر مشتمل بر گنجینه کتاب‌های درسی برای استفاده روزمره دانشجویان بود، به روی دانشجویان دختر بسته بود. "بهانه آنها این بود که وقتی دانشجوی زن و مرد در کتابخانه هستند، سر و صدا تولید می‌کنند یا دست به کارهای ناجور می‌زنند." چند سال بعد از دوره کدی این مبارزات به سرانجامی موفق رسید.

کدی در ۱۹ سالگی، در همان سال‌های دانشجویی، ازدواج می‌کند و با همسرش که کاری در زمینه تدریس در دانشگاه استنفورد گرفته بود، به کالیفرنیا می‌رود و دوره کارشناسی ارشد خود را در همان دانشگاه می‌گذراند.

از استنفورد خوشم نیامد. البته حالا وضع آکادمیک بسیار متفاوت و بهتری دارد، اما در آن موقع تاریخدانان و مسئولان آنجا مرا چون دانشجویی درجه دوم تلقی می‌کردند که توان گذراندن سطوح عالی تحصیلی را ندارم. آنها هیچ نوع بورس و کمک‌هزینه هم به من اختصاص ندادند، زیرا همسرم در آنجا تدریس می‌کرد. همسرم فقط ۳۲۰۰ دلار در سال حقوق می‌گرفت! از این رو، به دانشگاه برکلی رفتم، زیرا به سبب کار همسرم که در استنفورد تاریخ تمدن غرب تدریس می‌کرد، نمی‌توانستم کالیفرنیا را ترک کنم. به علاوه، برکلی را خیلی می‌پسندیدم، اگرچه فردی را که متخصص رشته مورد علاقه من باشد نداشتند. تنها مراکزی که رشته مورد علاقه من (مطالعات خاورمیانه) را تدریس می‌کردند دانشگاه‌های پرینستون و میشیگان بودند که البته پرینستون در آن زمان به زنان پذیرش نمی‌داد.

ادامه تحصیلات عالی و گرفتن دکترا برای کدی، همچون بسیاری از زنان دانشگاهی دیگر، با تناقضات و تضادهایی با علایق و عواطف شخصی و خانوادگی همراه بود. او برای ادامه تحصیل باید هر روز چهار ساعت وقت صرف رفت‌وآمد با ماشین، اتوبوس و قطار می‌کرد. برخی کلاس‌ها که بعدازظهر برگزار می‌شد فرصت بازگشت شبانه به خانه را نمی‌داد و لذا ناچار بود که چند روز از هفته را دور از همسر و خانه در شهر برکلی بماند.

اگرچه شوهرم با ادامه تحصیلات من در برکلی موافق بود، اما این فاصله‌ها و نیز مسایل دیگر ما را از هم دور کرد و ازدواجمان را به جدایی کشاند. پس از جدایی، من دیگر در برکلی مستقر و بلافاصله با مرد دیگری آشنا شدم که به یک ازدواج عجولانه منجر شد؛ ازدواجی جبرانی. هنگامی که انسان بسیار جوان است، عموماً تحت تاثیر عواطف، هیجانات و هورمون‌هایش قدرت تشخیص درست را از دست

می‌دهد... من تا سال ۱۹۵۷ در برکلی ماندم و دکترای خودم را خیلی زود، یعنی در ۲۵ سالگی، گرفتم.

وقتی از کدی می‌پرسند که به چه علت به ایران و ایران‌شناسی علاقه‌مند شده است، چنین پاسخ می‌گویند:

من هیچ ارتباط و وابستگی قبلی با ایران نداشتم که خوب، به نظر همه عجیب می‌رسد. در آن زمان، ایران دوران مصدق را از سر می‌گذراند که بسیار دوره جالبی بود. ایران برای من به مثابه کشوری با تمدن و تاریخ کهن، مانند ایتالیا، و بسیار جذاب بود. دستاوردهای باستانی، هنری و ادبی و نیز اوضاع جالب سیاسی آن مرا به سوی خود جذب کرد... نکته غیرعادی و عجیب دیگر آنکه در آن موقع هیچ استادی در برکلی نبود که در زمینه ایران کار کرده باشد. بنابراین، من بیشتر با مرحوم جوزف لونسون، که متخصص تاریخ چین بود، کار می‌کردم... دانشمندان مهم و متعددی درباره تاریخ چین و ژاپن کار می‌کردند. متوجه شدم که بیشتر افراد لایق و باهوش درباره آن کشورها کار می‌کنند و اگر من هم در آن زمینه کار می‌کردم، به‌ویژه با توجه به زن بودنم، شانس کمی برای رقابت در بازار کار می‌داشتم. در ثانی یاد گرفتن زبان چینی برایم مشکل‌تر بود.

کدی درباره انتخاب موضوع پایان‌نامه دکتریش نکات جالبی را مطرح می‌کند که میزان تحول شرایط ایران‌شناسی در آمریکا را نشان می‌دهد:

حتی اگر زبان فارسی را در آن موقع به خوبی می‌دانستم، امکان نوشتن یک تک‌نگاری را نداشتم، زیرا منابع بسیار بسیار محدودی به زبان فارسی در دسترس ما بود. مثلاً من کتاب تاریخ مشروطه کسروی را از رضائی قرض گرفتم. در ثانی، من ممنوع‌الخروج بودم و دولت آمریکا به دلایل سیاسی به من گذرنامه نمی‌داد. از این رو، یک موضوع خیلی کلی، یعنی "تاثیر غرب بر روی تاریخ اجتماعی ایران مدرن"، را برگزیدم. مطمئنم که اگر حالا آن را بخوانم خجالت خواهم کشید. البته هنوز برخی از آن استفاده می‌کنند. می‌دانستم که آن پایان‌نامه به کتاب خوبی تبدیل نخواهد شد، اما در پس ذهنم این فکر بود که ۲۵ سال بعد می‌توانم از بسیاری از اطلاعات و نکات مندرج در آن برای نوشتن یک کتاب عمومی سود جویم و همین‌طور هم شد. یکی از دلایلی که توانستم به سرعت در ۱۹۸۲ کتاب ریشه‌های انقلاب ایران را بنویسم، همین پشتوانه کاری در دوران دکترایم بود.

موانع و چالش‌های ناشی از زن بودن

نیکی کدی پس از اخذ دکترا کلاس‌های فشرده‌ی زبان عربی و فارسی را گذراند و در سفر به ایران نیز معلم خصوصی داشت. در نتیجه، علاوه بر انگلیسی و فرانسه، زبان عربی و فارسی را نیز آموخته است. اما هوش و استعداد فوق‌العاده، تحصیلات عالی، مدرک دکترا و دانستن چند زبان نتوانستند به راحتی درهای دانشگاه‌های بزرگ را برای تدریس به روی او بگشایند. الزامات خانوادگی نیز به محدودیت‌های شغلی او می‌افزود. پس از پایان دوره‌ی دکتری، به خاطر همسر دومش که شغلی در نزدیکی برکلی داشت، در همان شهر ماند و دوره‌ی آموزش تربیت معلم را گذراند و در دبیرستان نیز به تدریس علوم اجتماعی و ادبیات پرداخت. مدت کوتاهی منشی یک دفتر بنگاه معاملاتی شد و مدتی نیز همراه همسرش مدیریت آشپزی اردوی تابستانی پارک معروف یوسمتی (Yosemite) را به عهده گرفت و چنان که خود می‌گوید، در آشپزی نیز مهارت زیادی از خود نشان داد. تا اینکه شوهرش به دنبال جراحی بدنی در حین کار، راضی شد برکلی را ترک گفته به شهر توسان در ایالت آریزونا بروند تا در شرکت پدرش کاری مناسب با وضع بدنی‌اش پیدا کند. درآمد شوهر اما مکفی نبود و لذا کدی در جستجوی کار برآمد. مناسب‌ترین کار موجود در آنجا کار نیمه‌وقت منشی‌گری رئیس دانشکده در بخش کارشناسی ارشد دانشگاه آریزونا بود. در آن سال‌ها به ندرت اتفاق می‌افتاد که محل زندگی و سکونت یک زوج بر اساس شغل و توانایی‌های حرفه‌ای زن تعیین شود، زیرا مبنای تعیین محل سکونت همچنان اولویت‌ها و امکانات شغلی شوهر بود.

سرانجام تصادف نیکی کدی را در جایگاه شغلی‌ای قرار داد که سزاوار آن بود. یکی از اساتید تاریخ دانشکده‌ای که کدی منشی‌اش بود، ناگهان بر اثر سکته قلبی درگذشت. نیاز فوری به استادی بود که کلاس‌های ناتمام آن ترم را اداره کند و به اتمام برساند. نیکی کدی این جای خالی را پر کرد و ۱۲ ساعت در هفته تدریس کلاس‌های تاریخ اروپا و علوم سیاسی را به عهده گرفت.

این گشایش بزرگی در سرنوشت شغلی من بود. در آن روزها مرتب به دانشگاه‌های مختلف درخواست‌نامه برای کار می‌فرستادم . . . ۷۵ نامه فرستاده بودم. اما آن زمان باید استادان، به‌خصوص استاد راهنمای تز دکترا، با نوشتن توصیه‌نامه برای فرد کار پیدا می‌کرد، زیرا هنوز رسم آگهی کردن کرسی استادی در روزنامه باب نشده بود . . . حال که کار موقتی تدریس را به دست آورده بودم، شانس بیشتری برای ادامه‌ی این کار یافتم. سرانجام، چهار پیشنهاد کار به من شد که سه تای آنها را

استادانی که مرا می‌شناختند پیشنهاد کرده بودند. کاری را که در کالج اسکریپس در کلرمونت پیشنهاد شد پذیرفتم. به‌خصوص که همسرم نیز به فکر ادامهٔ تحصیل و گرفتن درجهٔ دکترای خود در اقتصاد افتاده بود و توانست در کلرمونت به این هدف نایل شود. لذا در پاییز ۱۹۵۷ به کالیفرنیا و کلرمونت رفتیم.

کدی در مدت تدریس در این کالج چند مقالهٔ تحقیقی دربارهٔ "مسایل کارگران در پاکستان" و نیز در زمینهٔ "گرایش‌های متفاوت روشنفکری در آسیا" منتشر کرد که دومی در مجلهٔ یونسکو به چاپ رسید. در این زمان، به دنبال تصویب قانونی در دادگاه عالی آمریکا در سال ۱۹۵۸، دولت آمریکا دیگر نمی‌توانست به علل سیاسی به کسی گذرنامه ندهد. از این رو کدی از فرصت پیش‌آمده استفاده کرد و در سال ۱۹۵۹، همراه همسرش، به ایران سفر کرد.

طی سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۶۰، جز چند باستان‌شناس، هیچ پژوهشگر دیگر آمریکایی را در ایران نیافتیم که در مقایسه با دههٔ ۱۹۷۰ به طرز عجیبی فرق می‌کرد، زیرا در آن زمان بسیاری از محققان آمریکایی در همه‌جای ایران مشغول به کار بودند.

کدی می‌گوید که هدف اولیهٔ او از سفر به ایران تحقیق دربارهٔ تاریخ جنبش مشروطیت بود، اما از آنجا که دامنهٔ این موضوع بسیار وسیع و لازم‌اش کار تحقیقی چندین ساله بود، کار خود را به تدریج از مطالعهٔ جنبش تنباکو آغاز کرد و اولین کتابش را نیز در همین زمینه نوشت.

خیلی جالب و ماجراجویانه بود که در آن سال‌ها به ایران سفر کنی. من و همسرم جزو گروه کوچکی بودیم که به "آمریکایی‌های بی‌امتياز" معروف شده بودیم، زیرا تقریباً همهٔ آمریکایی‌های دیگر حق آوردن کالاها و مواد مصرفی معاف از تعرفه را از اروپا داشتند. ما پول اندکی داشتیم و بسیار سخت بود که با عادات آمریکایی به امکانات بازار داخلی ایران تکیه کنیم، زیرا در آن سال‌ها غذای کنسرو شده و مواد خوراکی تمیز و آماده بسیار نایاب بود. گوشت سالم، حتی پس از پختن، کمتر وجود داشت. نمی‌توانم بگویم که زنی جوان و آمریکایی بودن در ایران سخت‌تر بود یا در آمریکا، زیرا در هر دو جامعه به سختی مرا جدی می‌گرفتند. هنگامی که در ایران کارت ویزیت خود را به کسی می‌دادم، از آنجا که بر روی آن نوشته شده بود استادیار (Assistant Professor) دائماً تصور می‌کردند من دستیار استادی هستم و می‌پرسیدند که "شما دستیار کدام استاد هستید؟" باید عنوان خود را بر روی کارت

استاد دانشگاه ذکر می‌کردم. چندین ماه طول کشید تا مرحوم سیدحسن تقی‌زاده حاضر شد با من ملاقات کند. اما وقتی مرا دید پذیرایم شد و مصاحبه‌های خوبی با او صورت دادم. در واقع، تقی‌زاده بود که به من فهماند بسیاری از روشنفکران ایرانی که تظاهر به مذهبی بودن می‌کنند، در واقع مذهبی نیستند. او اطلاعات زیادی دربارهٔ شخصیت‌های درگیر در نهضت مشروطه در اختیار من گذاشت. زن بودن من البته کار را قدری دشوارتر می‌کرد، اما این وضع در امریکا هم چندان بهتر نبود. مثلاً وقتی در تابستان ۱۹۵۸ در هاروارد بودم، به من توصیه می‌کردند که باید مرد پژوهشگری را که چند سال از من بزرگ‌تر بود ببینم، زیرا او مدتی در ایران بوده است. من که درجه دکترا را داشتم و چند مقاله هم منتشر کرده بودم، وقتی به او گفتم می‌خواهم برای بورس شورای تحقیقات علوم اجتماعی (SSRC) اقدام و درخواست کنم، با ذکر این مطلب که این بورس فقط به افراد مهم تعلق می‌گیرد مرا هراسان کرد، در حالی که خود از آن بورس استفاده کرده بود. فقط استادان و پژوهشگران واقعاً بزرگ و جاافتاده، نظیر وان گرانباوم در دانشگاه کالیفرنیا، گیب در هاروارد، ولادیمیر مینورسکی، ماکسیم رودنسون، کلاد کاهن، آلبرت هورانی و برنارد لوئیس که من از ۱۹۵۹ به بعد با آنها آشنا و دوست شدم، مرا جدی می‌گرفتند. آنان که فقط چند سالی از من بزرگ‌تر بودند یا از نظر علمی جایگاه محکم و امنی نیافته بودند، با من رفتار خوبی نداشتند. در ایران هم افرادی چون تقی‌زاده ابتدا مرا جدی نگرفتند، ولی به تدریج همه با من به خوبی رفتار کردند، جز یک مرد پیر که طرز لباس پوشیدن مرا مورد شماتت قرار داد. وقتی در دسامبر ۱۹۵۹م/ دی ۱۳۳۷ش وارد تهران شدیم، زنان متعددی را می‌دیدم که با موهای میزاملی و لانه‌زنبوری دامن‌های کوتاه بالای زانو و کفش‌های بسیار پاشنه‌بلند پوشیده‌اند که برایم غیرمنتظره بود. در واقع، اولین بار بود که چنان دامن‌های کوتاهی می‌دیدم و تصور کردم که رسم محلی است، اما بعد متوجه شدم نوعی الگوبرداری از طرح‌های یک طراح مشهور فرانسوی بود که به محض ارائه در پاریس، هفته بعد همان مدل در تهران مشاهده می‌شد. اما من که دامن بسیار بلند پوشیده بودم، به صرف پوشیدن بلوز بدون آستین که در تابستان تهران معمول بود، مورد شماتت واقع شدم... اوایل ورود از ایران خوشم نیامد، اما به تدریج واقعاً به این کشور علاقمند شدم. بخشی به سبب عجیب بودن و در نتیجه جالب بودن ایران بود.

”مطمئنم که زندگی خیلی‌ها به شانس بستگی دارد و احتمالاً این امر در خصوص زنان بیشتر صادق است.“ شانس دوم کدی آشنایی با پرفسور گوستاو وان گرانباوم (Gustave)

1972-1909), E. von Grunebaum, استاد مشهور خاورمیانه و پایه‌گذار این رشته و نیز مرکز مطالعات خاور نزدیک در یوسی‌ال‌ای، بود که برای ایراد سخنرانی به کلمونت آمده بود.

گرانباوم انسان فوق‌العاده‌ای بود و در تشخیص افراد و قابلیت‌های آنها مهارت داشت. او قضاوت خود را بر مبنای رنگ پوست، ملیت و جنسیت فرد نمی‌گذاشت. . . . در روز سخنرانی‌اش با او صحبت کردم. او قبلاً مقاله‌ای را از من در مجله مطالعات تطبیقی جامعه و تاریخ، که سردبیرش بود، به چاپ رسانده بود. . . . اگر او مرا به کار در یوسی‌ال‌ای دعوت نمی‌کرد، شانس یافتن کار در دانشگاهی بزرگ برای من بسیار کم بود، زیرا من کسی را در رشته مطالعات خاورمیانه نداشتم که برایم توصیه‌نامه بنویسد. . . . درست در زمانی که در کالج اسکریپس خاتمه خدمتم را به من ابلاغ کردند و دچار بحران شغلی شدم، پرفسور گرانباوم زنگ زد و کار یک‌ساله‌ای در دانشگاه لوس‌آنجلس به من پیشنهاد کرد. چنین تصادف و هم‌زمانی کمتر برای آدمی رخ می‌دهد، اما گاه یک بدشانسی با یک خوش‌شانسی جبران می‌شود. پیش از من یک استاد دیگر زن نیز با نام مری بویس در دپارتمان تاریخ دانشگاه لوس‌آنجلس کار می‌کرد. با این همه، عده‌ای از استادان جداً مخالف حضور استاد زن در این دپارتمان بودند، عده‌ای آشکارا و عده‌ای پنهان. مثلاً انجمنی با نام "انجمن تاریخ" وجود داشت که همه تاریخدانان و تاریخ‌نگاران جنوب کالیفرنیا عضو آن بودند. زنان اجازه نداشتند عضو این انجمن شوند تا اینکه دکتر مری بویس درخواست عضویت کرد و پس از کلی مباحثه و جدل، انجمن سیاست خود را تغییر داد و در را به روی زنان گشود. من نیز، که هنوز در کلمونت بودم، کارت دعوت برای شرکت در انجمن را دریافت کردم. وقتی در جلسه‌ای شرکت کردم که در کلمونت تشکیل شده بود و به یکی از استادان یوسی‌ال‌ای که در آن جلسه حضور داشت اطلاع دادم قرار است به زودی مشغول تدریس در دپارتمان آنجا شوم، به من گفت: "فکر نمی‌کنم جای زنان در آکادمی باشد. آنها فقط می‌توانند در مهمانی‌های ما شرکت کنند. من از زمانی که این انجمن اجازه داده است زنان نیز عضو آن باشند، آن را ترک گفته‌ام و حالا دارم دوباره به جلسات آن می‌آیم تا ببینم چه می‌توان کرد." باری، در محیط دانشگاهی وقتی تعداد زنان زیاد نباشد، زنان شاغل تا حدی منزوی می‌شوند. اما از طرف دیگر، من با تعداد فراوانی تاریخدان آشنا شده بودم؛ عمدتاً به این سبب که در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت می‌کردم و چون تعداد زنان کم بود، مردم بیشتر متوجه حضور من می‌شدند.

دغدغه‌های پژوهشی

حاصل سفر اول کدی به ایران کتاب مذهب و شورش در ایران، درباره تاریخ نهضت تنباکو، بود که بیشتر شیوه نقلی و توصیفی داشت. بعدها در کتابی که درباره سیدجمال‌الدین افغانی نوشت، روشی تحلیلی‌تر به کار برد و بیشتر کتب و مقالاتش هم حاوی تحلیل‌های اجتماعی درباره سلطه غرب در مقابل ارزش‌های غربی، مذهب و لامذهبی در ناسیونالیسم اولیه ایران و نماد و اخلاص در اسلام است و کمتر به توصیف و نقل پرداخته است. او می‌گوید در بیشتر نوشته‌هایش به دنبال یافتن پاسخ به پرسش‌های نظری مهم تاریخی، مانند رابطه اسلام و سیاست، است.

من یکی از نخستین کسانی بودم که پرسیدم چرا طبقه مذهبی ایران، یعنی علما و روحانیون، برخلاف نقاط دیگر دنیا خود را در کنار مخالفین شاهان و حاکمان قرار دادند و فعالانه در انقلابی بر ضد حکومت شرکت کردند؟ البته من درباره وضعیت کنونی صحبت نمی‌کنم، بلکه منظورم دوره مشروطه و سال‌های قبل از ۱۹۱۳م است. این امر پدیده‌ای بی‌نظیر بود. در مقاله "ریشه‌های قدرت علما در ایران مدرن"، دلایلی را برای موقعیت ویژه روحانیان ایران پیشنهاد کرده‌ام. به سبب طرح چنین پرسش‌هایی بود که چهره‌هایی چون سیدجمال‌الدین افغانی را مطالعه کردم و در تلاش برای توضیح نقش و موقعیت چنین چهره‌هایی به این واقعیت پی بردم که بسیاری از افراد درگیر در نهضت‌های رادیکال، علی‌رغم شهرتشان به مذهبی و اسلامی بودن، در واقع چندان مذهبی نبودند.

نه فقط سیدجمال‌الدین افغانی، بلکه یکی دو تن از فعالان شاخه رادیکال نهضت بابی هم به احتمالی آزاداندیش بودند، ولی خود را در کنار مخالفان مذهبی قرار داده بودند. افغانی خودش چهره بسیار پیچیده‌ای است. مسلماً او مذهبی سنتی نبود. شاید نوعی خداپاور طبیعی (deist) و عقلانی بود. فلسفه ارسطویی یا فلسفه متأثر از افلاطون و ارسطو در ایران بسیار دیرتر از نقاط دیگر خاورمیانه اهمیت یافت. افغانی در چنین سنت و فضایی بزرگ شده بود و متأثر از چند نهضت رادیکال مذهبی در ایران بود. این نهضت‌ها زمینه نوعی سنتز و تلفیق جدید را فراهم آورد که میان دین و عقاید خردگرایانه پیوند ایجاد می‌کرد و حاصل آن را با مبارزات سیاسی در هم می‌آمیخت. باید بگویم افغانی و افرادی از نوع او که بعدها در چهره‌هایی چون علی شریعتی ظاهر شدند که از این سنت و زمینه فکری برخاستند. از سوی دیگر، سعی کرده‌ام عوامل اقتصادی و نیروهای اجتماعی را که

به این چهره‌ها شکل داده‌اند از نظر دور ندارم. شیوه و رویکرد من به افغانی قبلاً در کارهای پژوهشگرانی چون آلبرت هورانی، الی کدوری و هما پاکدامن [ناطق] طرح شده بود، اما کار من گسترده‌تر بود و با ایده‌هایی جدید همراه شد. . . . من سعی کرده‌ام روش‌های جدید تاریخ‌نویسی را در تاریخ‌شناسی ایران به کار بندم و از روش‌های سنتی نسخه‌شناسی یا نقل و توصیف صرف دوری گزینم. مثلاً هدف من فقط تلخیص گفته‌ی روشنفکران گوناگون یا عوامل مؤثر بر اندیشه‌ی آنان نیست. بلکه سعی کرده‌ام فرد را در زمینه و بستر تاریخی و سیاسی او بشناسم و بشناسانم. افغانی را به این روش از ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ بررسی کردم تا توانستم کتابی درباره‌ی او منتشر کنم. . . . یکی از مهارت‌های اصلی من تألیف و ویرایش مجموعه مقالات است و . . . بخش عمده‌ای از کار من بررسی تاریخ اجتماعی است که با گروه‌های اجتماعی متفاوتی مانند کارگران، دهقانان، عشایر، روحانیان، زنان و گروه‌های قومی سر و کار دارد. به زندگی ایلات و عشایر و تأثیرات متقابل میان عشایر و سایر گروه‌های اجتماعی هم بسیار دقت کرده‌ام. عشایر یکی از ویژگی‌های تاریخی خاورمیانه محسوب می‌شوند که بسیاری از تاریخ‌نگاران علاقه ندارند درباره‌ی آنها بنویسند، زیرا پروا دارند تاریخ‌شناسی آنها با تاریخ‌شناسی غربی متفاوت باشد و کم‌اهمیت‌تر به نظر برسد. در حالی که معتقدم حضور و وجود عشایر، ایل و قبایل مخصوصاً از قرن یازدهم میلادی از اهمیت بسیاری برخوردار است. فکر می‌کنم حتی پیش از قرن یازدهم میلادی و هجوم قبایل ترک، خاک سرزمین‌های آنان در نتیجه خشکی، کم‌آبی، فرسایش و شور شدن حاصلخیزی خود را تقریباً از دست داده بود. این امر یکی از دلایل از رونق افتادن کشاورزی و کاهش تعداد کشاورزان ساکن بود که در نتیجه، تسخیر و تصرف زمین‌های خالی از کشاورزان را برای دودمان‌های مهاجم ساده‌تر گرداند.

معتقدم نمی‌توان بدون در نظر گرفتن عامل ایلات و عشایر و عوامل جغرافیایی و اقلیمی، نظیر کاهش میزان حاصلخیزی خاک، به این پرسش بزرگ پاسخ گفت که چرا در این منطقه رشد اقتصادی صورت نگرفت یا چرا افت و افول اقتصادی پدید آمد. در مقاله‌ای متذکر شده‌ام که در مطالعات خاورمیانه به نقش جغرافیا و تکنولوژی توجه لازم نشده است. تاریخ‌نویسان و پژوهشگران دنیا در کل و به‌ویژه در خصوص خاورمیانه گرایش دارند به مسایلی توجه کنند که با آنها در زندگی شخصی خود آشنایی دارند، مانند روشنفکران و سیاستمداران. اخیراً مسایلی نظیر قومیت و زنان هم به اینها افزوده شده است. از این رو، اهمیت تکنولوژی،

بوم‌شناسی و جغرافیا کمتر حس می‌شود. در حالی که همین عوامل توضیح‌دهنده این واقعیت تاریخی‌اند که چرا خاورمیانه مرکز و خاستگاه تمدن‌های اولیه بوده است. تمدن بین‌النهرین (میان‌رودان) و تمدن مصر در سایه رودخانه‌ها و دره‌ها و سهولت نسبی کشاورزی پدید آمد. در دوره‌های بعدی، وقتی اروپای شمالی به گاوآهن و خیش پیشرفته دست یافت و جنگل‌ها را با وسایل آهنی صاف کرد، در زمینه کشاورزی و تولید بسیار پیش افتاد.

کدی در پاسخ به این پرسش که آیا تحت تأثیر مارکسیسم بوده است و این تأثیر در نوشته‌هایش چگونه انعکاس یافته می‌گوید:

مارکسیسم، که البته برداشتها و تعبیر متفاوتی از آن شده است، شیوه‌ای تحلیلی پیش می‌نهد که هم در بر گیرنده عوامل ساختاری و هم عوامل تاریخی است و بر توضیح چرایی تحولات و تغییرات تأکید می‌گذارد. اینها همه جنبه‌های محل توجه و علاقه تاریخدانان است. همچنین، مارکسیسم در اصل جهان‌شمول، غیرنژادپرستانه و غیرجنسیت‌گرا است، گرچه خود مارکس و بسیاری از طرفدارانش اغلب هم نژادگرا و هم جنسیت‌گرا بودند. اما مارکسیسم بر نقش شرایط و عوامل محیطی تأکید می‌گذارد و نه بر برتری‌های فطری یا فروتری‌های ذاتی. از این رو، پیشرفت گروه‌های اجتماعی یا ملل پیشرفته را نه ناشی از برتری ذاتی و نژادی آنها، بلکه ناشی از عوامل اقتصادی می‌داند. همین رویکرد مارکسیسم را در دید بسیاری از روشنفکران جهان سوم جذاب کرده بود: مارکسیست‌ها در واقع به دست‌کم گرفتن تفاوت‌ها در میان جوامع و فرهنگ‌ها گرایش دارند که یکی از دلایل چرخش روشنفکران بسیاری به سوی دیدگاه‌های ظریف‌تر و فرهنگ‌مدارتر است. بسیاری دیگر نیز با مشاهده شکست‌های سیاسی یا جنایات بعضی رژیم‌های مدعی مارکسیسم، از این مکتب دل‌سرد و ناامید شدند. با این همه، ایده اصلی مارکسیسم، یعنی اهمیت رابطه متقابل گروه‌های مردم با محیط و تکنولوژی و ایدئولوژی‌های در حال تغییر و توسعه، همچنان برای درک تاریخ مهم است.

بسیاری از افکار و برداشتها خود من متأثر از آموخته‌های فراوانی است که از سفر و زندگی در نقاط مختلف دنیا کسب کرده‌ام. علاوه بر مجموعاً سه سال زندگی در ایران و چندین ماه در کشورهای مسلمان دیگر، مدت زیادی را نیز در اروپا گذرانده‌ام. مخصوصاً لندن را جای بسیار مناسبی برای تحقیق یافته‌ام. مدتی

استاد مدعو دانشگاه سوربن و پاریس ۳ بودم. با ایران‌شناسان مهم فرانسوی در تماس بوده‌ام و بسیاری از دانشمندان عرب‌شناس و دوستان عرب و پاکستانی فراوانی نظیر عصما جیلانی، رهبر تریبون حرکت زنان پاکستان، و عایده حسین، که سفیر پاکستان در امریکا شد، و بسیاری دوستان ایرانی را که بسیاری از آنها اکنون در امریکا هستند، می‌شناسم.

از نیکی کدی پرسیده شد که از چه زمانی و چرا به تاریخ زنان علاقه‌مند شده است. او می‌گوید:

در سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰، وقتی مقالات مرتبط با کتاب حکما، قدیسین و صوفیان را جمع‌آوری می‌کردم، یک‌باره متوجه شدم که در کل کتاب حتی یک مقاله درباره زنان نیست. بلافاصله با الیزابت فرنی (Elizabeth W. Fernea, 1927-2008) تماس گرفتم و از او خواستم که مقاله‌ای در زمینه تاریخ زنان بنویسد و او پذیرفت همراه همسرش مقاله‌ای بنویسد.^۶ علاقه و توجه من در آن زمان انعکاسی از فضای حاکم بر زمانه بود. در آن سال‌ها، کتاب مادران رابرت بریفالت (Robert S. Briffault, 1876-1948) درباره مادرسالاری را خوانده بودم که دیگر کسی این روزها آن را نمی‌خواند و احتمالاً غالب مطالب آن نادرست است. همچنین، جنس دوم سیمون دوبووار را خوانده بودم و نیز از کتاب راز و رمز زنانه بتی فریدن (Betty Friedan, 1921-2006) خوشم آمده بود. با وجود این همه خواندن، هنوز بحث‌های مرتبط با زنان را به نوشته‌ها و کارهایم وارد نکرده بودم تا اینکه دیگران نیز به این مباحث علاقه‌مند شدند، زیرا من نیز چون بسیاری زنان پژوهشگر دیگر احساس می‌کردم اگر زنی درباره زنان بنویسد، به دانشمند درجه دوم تبدیل می‌شود. برای مثال، یکی از استادانی که در برکلی می‌شناختم تصور کرده بود که من تز دکترای خود را درباره مسایل زنان خواهم نوشت و من از این حرف او خیلی برآشفته شدم. البته برآشفستگی من کاملاً بیهوده و بی‌جهت نبود. واقعیت این بود که نوشتن درباره زنان و تاریخ‌شناسی زنان کاری درجه دوم محسوب می‌شد که قاعدتاً باید فقط پژوهشگران درجه دو صورت می‌دادند. در کنفرانسی، وقتی نکته‌ای درباره زنان طرح کردم، مردی گفت: "اوه می‌توانم بفهمم چرا شما این موضوع را مطرح کردید." لذا خیلی‌ها از وارد شدن به موضوع زنان خودداری می‌کردند تا اینکه

الیزابت رابرت فرنی (Robert Fernea) زوجی انسان‌شناس و متخصص خاورمیانه در دانشگاه تگزاس بودند.

تعداد علاقه‌مندان زیاد شد و گروهی به میان آمدند که حاضر بودند علیه موانع فشار بیاورند و بر این امر پافشاری کنند که "زنان مهم‌اند." خوب، البته تعداد زنان تاریخدان زیاد نبود. در چنین فضایی در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که متقاعد شدم باید به موضوع زنان توجه کرد. به دنبال مشاهده این‌که چه مقالات خوبی در کنفرانس‌ها—مثلاً کنفرانس‌های سالانه انجمن مطالعات خاورمیانه—ارائه می‌شود، دریافتم که زمان آن فرا رسیده است که مجموعه‌ای درباره تاریخ زنان در جوامع مسلمان تألیف و تدوین کنم. لوئیس بک هم همین ایده را داشت. برای همین، با هم اولین مجموعه را جمع‌آوری، ویرایش و منتشر کردیم. من مدت‌هاست که به موضوع خاورمیانه علاقه‌مند شده و به آن پرداخته‌ام، ولی هیچ‌گاه تحقیقی سترگ و بنیادی درباره آن صورت نداده‌ام. بیشتر از مهارت اصلی خودم، که تألیف و ویرایش است، استفاده کرده‌ام و مطالب کلی و ایده‌های عمومی را در این زمینه طرح کرده‌ام که خیلی‌ها آن را سودمند یافته‌اند.

کدی در پاسخ به این پرسش که آیا خیزش جنبش‌های اسلام‌گرا بر کار او تأثیر گذاشته است، می‌گوید:

در یکی از مقالات اولیه‌ام، یعنی "ریشه‌های قدرت علما در ایران مدرن"، پیش‌بینی کرده بودم که قدرت علما رو به کاهش است. این پیش‌بینی خلق‌الساعه نبود. تقریباً از اولین مقاله‌هایم به سیاست و دین پرداخته‌ام و لذا، سابقه و زمینه و آمادگی تحلیل عوامل اجتماعی، سیاسی و روان‌شناختی منجر به ظهور جنبش‌های جدید اسلامی را داشته‌ام. . . . در یکی از پروژه‌های اخیر به مقایسه تاریخی نهضت‌های اسلام‌گرا از قرن هجدهم تاکنون پرداخته‌ام و برای این کار سفرهای متعددی به اقصا نقاط جهان اسلام، از سنگال تا سوماترا، کرده‌ام. کتابی نیز با عنوان چرا ایران انقلابی شد در دست تهیه دارم.

کدی درباره مباحث و مجادلات شرق‌شناسی نیز نکات درخور توجهی طرح می‌کند:

فکر می‌کنم شرق‌شناسی ادوارد سعید کتاب مهمی بود که محور مباحث مهمی قرار گرفت و مناظره‌هایی را پیش آورد که مردم را درباره مسایل و اشکالات موجود در رویکرد و شیوه برخورد غربی‌ها نسبت به خاورمیانه به فکر واداشت. حائز اهمیت است که گفته شود بسیاری از پژوهشگران غربی که از کشورهای استعمارگر برخاسته بودند، گرایش به برخوردهای تعصب‌آمیز، مغرضانه یا سوگیرانه نسبت به

شرقی‌ها و بسیاری ملل دیگر جهان داشتند. کتاب سعید در این زمینه بسیار خوب نوشته شده است. اما این کتاب چند عارضه ناخوشایند نیز در پی داشته است و آن پیدایش گرایش است در رشته مطالعات خاورمیانه که کلمه شرق‌شناسی را به یک معنای تعمیم‌یافته دشنام‌گونه به کار می‌گیرد و هر کسی را که در هر زمینه‌ای موضع غلط دارد شرق‌شناس می‌نامند، اعم از آنها که طرف نامطلوبی را در جنگ اعراب و اسرائیل می‌گیرند تا آنها که خیلی محافظه‌کار به شمار می‌آیند. در نتیجه، با برجسب شرق‌شناس، فرصت هر نوع بحث و غور در آن زمینه را از بین می‌برند که برای رشد تفکر زیان‌آور است و فکر نمی‌کنم خود سعید چنین منظور و استفاده شعارگونه‌ای از این مفهوم را بپذیرد.

نکته دیگر نقد جالبی است که بعضی منتقدان چپ عرب، مانند صادق جلال‌العظم و دیگران، از کتاب ادوارد سعید کرده‌اند و آن اینکه سعید از شرق‌شناسی غرب موجودی یکپارچه، همگون و ایستا ساخته است که گویی به شکل ذات‌گرایانه‌ای هرگز تلافی از آن دیده نشده است. این منتقدان می‌گویند سعید در عین حال که به درستی کلیشه‌سازی‌ها و تصویرپردازی‌های ذات‌گرایانه شرق‌شناسان غربی را نسبت به مردم شرق نقد می‌کند، خود با شرق‌شناسی غربی برخوردی ذات‌گرایانه دارد. گویی از دوران یونانی‌ها تاکنون یک نوع شرق‌شناسی وجود داشته است. فکر می‌کنم این نقد مهم است. کتاب سعید بسیار مهم و آگاهی‌بخش و مثبت است، اما می‌توان آن را به صورت مضر و خطرناکی نیز به کار برد. می‌تواند عده‌ای را تشویق کند که بگویند شما غربی‌ها نمی‌توانید تاریخ ما را به درستی مطالعه کنید، شما نباید تاریخ و جوامع ما را مطالعه کنید، چرا که ما یگانه کسانی هستیم که می‌توانیم تاریخ خود را به درستی بشناسیم. اگرچه سعید خود چنین موضعی نمی‌گیرد، اما این گرایش در بین روشنفکران خاورمیانه وجود دارد. کتاب سعید تأثیر بیشتری در میان سایر ملل آسیایی داشته است. آنها از مسایل مطرح در کتاب سعید بیشتر به هیجان می‌آیند. شاید به این سبب که مسایلی چون تضاد اعراب و اسرائیل، که باعث جناح‌بندی و قطب‌بندی در خاورمیانه است، برای سایر ملل آسیایی مطرح نیست.

در اینجا نوشته را با پرسشی که خود پس از خاتمه کنفرانسی در یوسی‌ال‌ای از نیکی کدی پرسیدم، به پایان می‌رسانم. از او پرسیدم: وضعیت زنان ایران و تلاش‌های حق‌خواهانه و آزادی‌طلبانه آنان را در سال‌های اخیر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اخيراً مقاله‌ای با نام "زنان ایران از ۱۹۷۹ تاکنون" نوشته‌ام که در اواخر تابستان سال ۲۰۰۰ در مجله علمی تحقیقات اجتماعی (شماره ویژه ایران) منتشر شد. در این مقاله، به تغییراتی که در وضعیت ناخوشایند و موقعیت فروتر سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ زنان صورت گرفته است اشاره کرده‌ام و به نقش بسیار مؤثر مطبوعات زنان در این راه پرداخته‌ام؛ نقشی که در تاریخ جهان کم‌نظیر است. اگرچه هنوز باید تغییرات بسیاری صورت پذیرد تا زنان در قوانین، در عمل و واقعیت به برابری با مردان برسند، اما چند اصلاح قابل توجه صورت گرفته است که حاصل اعتراضات و کوشش‌های آموزشی و آگاهی‌بخش بوده است. از آن جمله است تغییراتی در زمینه شروط ضمن عقد برای طلاق، موقعیت زنان در عرصه قضاوت و دادگستری و کار در سازمان‌های دولتی. من به اهمیت ورود زنان به بسیاری حرفه‌های جدید و نیز به سازمان‌های غیردولتی (NGOs) مرتبط با سازمان ملل اشاره کرده‌ام که به تدریج با معیارهای بین‌المللی هماهنگ شده‌اند. همچنین، آثار مثبت برخی برنامه‌های دولتی بر شرایط زنان را یادآور شده‌ام. از آن جمله است توسعه سریع سوادآموزی، به خصوص کلاس‌های سوادآموزی برای زنان و نیز برنامه‌های مهم و مؤثر کنترل موالید که اگرچه به انگیزه بهبود وضع زنان پایه‌ریزی نشده بود، اما به هر حال به بهبود موقعیت زنان کمک می‌کند. علاوه بر این، عوامل دیگری نیز به بهبود نسبی موقعیت زنان کمک کرده و خواهد کرد، مانند گسترش سریع شهرنشینی و ورود تعداد بیشتری از زنان به بازار کار که بیش از آن است آمار رسمی نشان می‌دهد. از دیگر عوامل، قدرت و ظرفیتی است که زنان در مبارزات انتخاباتی اخیر و انتخاب اصلاح‌طلبان نشان داده‌اند. اگرچه هنوز مشکلات و موانع جدی بسیاری وجود دارد، اصلاحات خیلی کند پیش می‌رود و علیه مطبوعات زنان و مطبوعات و فعالان اصلاح‌طلب حملاتی صورت می‌گیرد، اما مجموعه عوامل و دستاوردهای کنونی نوید آینده بهتری می‌دهند.



کتاب ایران‌نامه

زیر نظر

همایون کاتوزیان

دانشگاه آکسفورد

محمد توکلی طرقي

دانشگاه تورنتو

کتاب ایران‌نامه فرّوست علوم انسانی و اجتماعی است. در این سلسله انتشارات، کتاب‌هایی منتشر می‌شوند که سیر تاریخی این علوم و اندیشهٔ اجتماعی در گسترهٔ ایران‌شناسی را نشان دهند.

۱ حکمت تمدنی: گزیدهٔ آثار استاد احسان یارشاطر

به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقي

۲ آموزه‌های اقتصادی: گزیدهٔ آثار جهانگیر آموزگار

به کوشش محمد توکلی طرقي و با همکاری حسنعلی مهران

۳ طنز و طنزینهٔ هدایت

همایون کاتوزیان

۴ آئین دانشجویان: نخستین نشریهٔ دانشجویی دانشگاه تهران

به مدیریت رحیم متقی ابروانی و عباس اردوبادی

به کوشش و با پیشگفتار محمد توکلی طرقي

۵ تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ

محمد توکلی طرقي

۶ شگرف‌نامهٔ ولایت: سفرنامهٔ میرزا اعتصام‌الدین باجپوری

به ولایت انگلیس، ۱۷۶۶-۱۷۶۸

به کوشش محمد توکلی طرقي و با همکاری وحید طلوعی